

مروری بر کتاب نامه‌هایی به یک بسیجی

بوی گلاب می‌آید...



آزاده جهان‌احمدی
مدرس دانشگاه

یکم: دفتر کارم جای پرتی است.

انگار يك جورهایی همه چیز دست به دست هم داد تا همان شود که می‌خواهم و دوست دارم. دفتر استادان دانشگاه معمولا در

دانشکده‌ها متمرکز هستند، اما این بار بخت با من یار بود تا خلوت‌م در آن اجتماع به‌هم نخورد و خیلی اتفاقی جایی دور از همه دفترم قرار گرفت. جایی دنج و ساکت چسبیده به کتابخانه و دیوار به دیوار اتاقی که حالا شده دفتر بسیج دانشجویی دانشکده...

دوم: مشغول جمع و جور کردن اوراق روی میز هستم و عجله دارم به کلاسم برسم. صدای یکی از نوحه‌های قدیمی آهنگران از دفتر بسیج، راهش را به اتاقم باز کرده است. صدای بگو و مگوی ضعیفی هم آن وسط‌ها گاهی به گوش می‌رسد. عجله دارم و سعی می‌کنم چیزی تمرکز را به‌هم‌زننده ناگهان صدایی بلند می‌شود:

«عزیز من! تو فقط يك امر به معروف شنیده‌ای. هیچی ازش نمی‌دونی...»

صدای بلندتری جواب داد:

«آره تو میدونی! هر روز يك کتاب تو دستته. همش تقصیر شما بچه مزل‌های ژيگول و ترسوست با يك حرکت چکشی اوضاع درست میشه. اگر امر به معروف را کنار نمی‌گذاشتیم اوضاع این نمی‌شد باید دوتا داد بزنی تا دختره بفهمه اینجا سالن مد نیست.»

بحث‌شان بالا گرفت از آوینی و روایت فتح تا کارکرد بسیج، آزادی، حجاب و...

هر دو صدا برآیم آشنا بودند. همیشه سرکلاس‌های من کنار هم می‌نشستند، انتخابشان هم دو صندلی در ردیف اول کلاس بود. یکی که لاغر بود و همه چیزش متعادل، همیشه کتاب به دست بود و اهل مطالعه. اما آن دیگری که چاق‌تر بود همه چیزش به شکل عجیبی، اغراق‌آمیز به نظر می‌رسید. از انگشترهای عقیق و بزرگی که به انگشتانش می‌کرد تا تسبیح دانه درشت و زرشکی رنگش حتی محاسنش هم به شکل

اغراق‌آمیزی بلند بود. متلك بقیه را بهش شنیده بودم گاهی که دیر سرکلاس می‌رسید از گوشه کنار می‌شنید که:

«بوی گلاب می‌یاد...»

«برای شادی روح شهید بعد از این صلوات بفرست...»

این‌طور وقت‌ها تا بناگوش سرخ می‌شد و با انگشت‌های چاق و کوتاهش به سرعت دانه‌های درشت عرق را از پیشانی‌اش پاک می‌کرد. از گوشه و کنار می‌شنیدم وقتی راجع به موضوعی اظهار نظر می‌کند بعضی‌ها آخر حرف‌هایش می‌گویند تکبیر تا دستش بیندازند.

سوم: چهارشنبه‌ای که با من کلاس دارند از راه می‌رسد. دنبال کتابی بودم تا بتوانم در میانه این جدل و اختلاف نظر و دیدگاه کمک‌شان کنم. خواندن را شروع کردم:

«بیست سال است برخورد با بی‌حجابی، به جای اصلاح، تباهی به بار آورده است. فلان زن یا دختر بی‌حجاب یا بد حجاب به صرافت طبع چنین نشده است، سر و وضع او معلول بی‌عدالتی شایع در جامعه است؛ همان‌گونه که فحشا و قاچاق و دزدی و دیگر مفاسد...»

بیست و چند جفت چشم جوان و پر از

پرسش و تردید و مشتاق

منتظر شنیدن

هستند.

قبل از این‌که

ادامه بدهم

تسبیح درشتش را در

دستش جمع کرد و گفت:

«استاد اگر اجازه می‌دادند

بسیج کار خودش را بکند الان

وضع حجاب این نبود» اینها را گفت

و با انگشتان چاقش دانه‌های درشت

عرق را از پیشانی‌اش پاک کرد.

«بسیجی نمایان‌کننده و صغیرشان پیرو

ظاهر مذهب‌اند و فراتر از دعای کمیل و راهپیمایی

و رفتن به زیارت و ایست بازرسی و اردوی سالانه



سراسر کتاب دعوت به مطالعه است و خواندن و از این رهگذر است که ایرانی معاصر اگر بخواهد بداند کجای ماجرای زندگی و دنیا ایستاده است گریزی از خواندن ندارد و به همین دلیل، آگاهی از طریق مطالعه برای ایرانی معاصر مهم‌ترین نیاز امروزش است

راهیان نور و از این قبیل مراسم و مناسک سیاسی عبادی جمعی، هیچ حقیقتی نمی‌شناسند... صریح‌تر بگویم این بسیج نیست. این کاریکاتور بسیج است که تو به‌رغم ۳۰ سال دعوت شدن به مطالعه از طرف رهبر دینی، انقلابی و سیاسی خود، ریشت سفید باشد و چهار جلد کتاب نخوانده باشی... تو بفهمی اوضاع آشفته اقتصاد و اجتماع را و نفهمی از کجا خورده‌ای...»

اغلبشان هیچان‌زده بودند و با شور عجیبی می‌گفتند:

«استاد دمش گرم عجب آدم باحالی بود. کتابش حتما ممنوعه است، می‌شه امانت بدهید به ما زیراکسش کنیم.

ایران چاپ نشده حتما

بعضی‌ها بخوندند برایشان بد نیست. اینقدر گیر به ناموس مردم ندهند.

می‌شه بیشتر ازش بخونید؟

استاد اسم نویسنده و کتاب را بگویید ما بنویسیم»

چهارم: نامه‌هایی به يك بسیجی نوشته یوسفعلی میرشکاک توسط انتشارات نارگل در بهار ۹۸ منتشر شده است. در این کتاب ۴۰۱ نامه به قلم یوسفعلی میرشکاک خطاب به شخصی به نام سید محمد می‌خوانیم.

چهار نامه ابتدایی این کتاب در اردیبهشت تا مرداد سال ۱۳۷۷ نوشته شده و در نشریه‌ای با نام شلمچه به سردبیری مسعود ده‌نمکی به چاپ رسیده‌اند. میرشکاک تحت‌تأثیر فضای جامعه ایران بعد از پایان جنگ و قرار گرفتن در شرایطی که اصطلاحاً دوران سازندگی خوانده می‌شد تصویری از جامعه ایران برای مخاطب روشن می‌کند. بسیاری از حفره‌ها، گسل‌ها و تغییر در ارزش‌های جامعه که در ایران دهه ۹۰ شاهد هستیم نقطه‌آغازش در دهه ۷۰ بود. از این نظر خواندن این کتاب و این نامه‌ها به درک برخی از اتفاقات امروز کمک بسیاری می‌کند. شاید به همین دلیل است که واپسین نامه در سال ۹۷ نگاشته شده، اما با خواندن همه نامه‌ها، هیچ گسیختگی در محتوا مشاهده نمی‌شود.

در این نامه‌ها میرشکاک توجه سید محمد و سید محمد‌های بسیجی مسلک مانده در ظاهرگرایی جامعه ایران را به مطالبه عدالت اجتماعی دعوت می‌کند. از منظر او بسیاری از بدفرمی و ناهنجاری‌های فرهنگی ریشه در همین موضوع دارد. سراسر کتاب دعوت به مطالعه است و خواندن و از این رهگذر است که ایرانی معاصر اگر بخواهد بداند کجای ماجرای زندگی و دنیا ایستاده است گریزی از خواندن ندارد و به همین دلیل، آگاهی از طریق مطالعه برای ایرانی معاصر مهم‌ترین نیاز امروزش است. کتاب نامه‌هایی برای يك بسیجی در واقع دعوت همه ماست برای خواندن و تفکر.

«روزی که من در «سوره» شهید بسیج - سیدمرتضی آوینی - فریاد برداشتم: «تشیع تفکر است نه اخلاق» صدایم در خلأ پیچید و به خودم برگشت. آن روز امثال تو باید ماهی چند کتاب در باب توسعه و سرمایه داری و استعمار نو می‌خواندید و در می‌یافتید برای آمریکا و اروپا و اسرائیل هیچ اهمیتی ندارد که شما چفیه می‌بندید و شلوار پلنگی می‌پوشید و در خیابان‌ها و پشت موتورسیکلت‌ها امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، چون می‌دانستند پس از آن‌که ایران بدهکار بانک جهانی شد، صدای شما خود به خود به هیچ گوش‌ی نخواهد

رسید.»

